بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجه بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل الساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه ارضك توعا و تمتعه فيها طويلا

انشاء الله كه از ياران و ياوران بلكه از سرداران آن حضرت باشيم و انشاء‌الله اين آياتي كه برادر بزرگوارمان خواندند در حق همه مان به استجابت و عينيت و تحقق برسد انشاء‌الله

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثي كه در خدمت دوستان بوديم بحث در وضع الفاظ براي ارواح معاني بود كه قرار شد كه ديروز تمام شود و تتمه اي از آن بحث باقي ماند انشاءالله امروز اين بحث رابه سرانجام برسانيم.

اين بحثي كه مرحوم علامه در اينجا مقدمه چيني كردند و شرايطي را مطرح كردند كه عنوان بحث تفسير قرآن به قرآن را در اين شرايط يكي از اساسي ترين و لازم ترين حقايق معرفي كردند آن شناخت شرايط خيلي مهم بود شرايطي بود كه هر كسي بر اساس آن نوع تفكر حاكم در وجودش قرآن را تطبيق بر او مي كرد اگر فيلسوف بود اگر متلكم بود اگر محدث بود اگر متصوفه بودند اهل تصوف بود و اگر علم مادي را به عنوان مبنا و اساس مي شناخت هر يك از آنها قرآن را بر آن اساسي كه مي شناختند حمل مي كردند و قرآن را تحميل مي كردند ايشان در اينجا كه يك همچين مسئله اي تقريبا سيره شده بود و خلاف اين شايد يك كم سنگين بود ايشان آمدند مطرح كردند كه تفسير قرآن با خود قرآن كه قرآن مفسر قرآن باشد چون تبيان لكل شيء است اين بحث را انشاء‌الله در خلال بحثهاي ديگر باز هم ادامه خواهيم داد اما توجه به اين نكته كه در اين شرايط ايشان آمدند كه راههاي ديگر را ببندند اين شرايط خيلي مهم است شناختش كه همه اين راه را پيش مي گرفتند غالبا اين راه را پيش مي گرفتند كه شناخت قرآن با غير قرآن، كه حالا آن غير مي تواند تصوف باشد، مي تواند كلام باشد، مي تواند فلسفه باشد، مي تواند شأن نزولاتي باشد كه در تاريخ تفسير وارد شده قول صحابه و تابعين باشد كه اشاره فرمودند و امثال اينهايي كه اقوال علميه باشد نظريات علمي باشد مسائلي كه فرمودند در اين شرايط تفسير قرآن به قرآن رها كردن و جدا كردن قرآن از تمام آن شالوده ها و شعب ها و مخلوطها كه قرآن خودش خودش را معرفي كند كه اين معرفي كردن خود قرآن خارج از او تحميلات خيلي مهم است يعني اين شرايط را كه بايد ايشان ترسيم كرد خوب دقت كنيم تا بعد اين كه مي گوييم دفع به خاطر مسائلي ديگر است كه بعد خواهم گفت. در ادامه بحثي كه ايشان درباره وضع الفاظ براي ارواح معاني مطرح فرمودند اين نكته تتمه بحث قبل ما باقي ماند كه از جمله داشتيم در بحث جلد سوم تفسير الميزان مطلبي را براي دوستان نقل كرديم و بعد وارد خود جلد يك شديم در جلد سوم يك تتمه اي باقي مانده كه اين تتمه را هم انشاء‌اله من عرض كنم بعد نكته اي از جلد دهم برايتان عرض مي كنم، نكته آن را مي نويسم و كتاب را نمي توان آورد و برد و نكته را به دوستان عرض مي كنم در تتمه اي كه در جلد سوم ايشان بيان كردند اين نكته را فرمودند كه صفحه 65 فرمودند كه اتاسه؟ يعني نكات مختلفي را داشتند به مسئله محكم و متشابه بيان مي كردند نهمين نكته اين است ان بالقرآن مراتب مختلف من المعنا مترتبه اين معاني طولا من غير ان تكون الجميع في ارض واحد مي دانيد يعني چه يعني وقتي كه مي فرمايد اين معاني طولي است نه در عرض هم آن شبهه اي كه اگر گفتيم كه وضع شده اين لفظ براي ارواح معاني آن شبهه اي كه در ذهن بلافاصله خطور مي كند كه استعمال لفظ در اكثر از معناي واحد مي شود را بلافاصله دفع مي كند چون معاني طوليه هستند نه در عرضيه اگر معاني طوليه شدند اينها درعرض هم نيستند كه اكثر معنا دهد اكثر معنا نمي دهد اكثر و كثير بودن در جايي معنا مي دهد كه كثرت و آن اشياي كثير درعرض هم باشند اگر اشياء‌ چنانچه الان يك حقيقت واحده است با اين كه مراتب وجودي ما محفوظ است و ان من شي الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم با اينكه تمام مراتب خزائن در ما محفوظ است و همه اينها در كار هست اما كثرت سبب كثرت ما نمي شود بلكه حقيقت ما حقيقت واحده است يعني كثرت طوليه سبب كثرت عرضيه و آن كثرتي كه ما مي شناسيم كثرت مخل نمي شود لذا اين دفع دخل اين نكته هست كه كسي شبهه نكند كه اگر شما گفتيد كه اينجا وضع شده اين لفظ براي ارواح معاني لذا مصاديق مختلفي مي تواند پيدا كند و خصوصيت مصداق رهزن آن نمي شود نگوييد كه اين استعمال لفظ از اكثر از معناي واحد مي شود نه اين معنا معناي واحد است و استعمال لفظ از اكثر از معناي واحد هم نشده، اين هم ايشان اينجا مي فرمايد كه مترتب طول من غير ان تكون الجميع في عرض واحد فيلزم كه اگر در عرض هم بود يلزم استعمال لفظ في اكثر من معنا الواحد او مثل عموم المجاز يا از باب عموم مجاز باشد كه اين هم نيست عموم مجاز نيست اكثر از معناي واحد هم نيست پس مي فرمايد كه حتي از قبيل لوازم متعدده لملزوم الواحد هم نيست اين هم كه حالا هر يك كثرتي را در پي دارد بعد ايشان دنبال اين مطلب هم مطلب ديگري را مي فرمايد كه ما چند تا دفع دخل ديگر مي كند كه بعد جرعي و انطباق و ظهر و بطن را كه اينها لزومي ندارد.

يك بحثي را خدمت دوستان عرض كردم در ضمن يكي از بحثها اين بود كه در آن بحث عرض كردم كه در جلد دهم الميزان مي فرمايد ايشان كه چرا بعضي از كتب آسماني يا غير آسماني كه مربوط به بعضي از مكاتب و مذاهب ديگر بوده چرا اينها مبتلا شدند به تشبيه و تجسيم چرا در آنجاها بخصوص كتبي كه خود كتاب از آسمان نيامده بود اما ممكن بود نبي از انبياء‌اين را فرموده باشد اينها تقرير حواريون يا تقرير ديگران بود كه اين تقريراتشان باعث شد كه از آن حالت آسماني بودن اين دخل و تصرف در آن شود ايشان مي فرمايد يك نكته زيبايي هست كه اين را دقت كنيد آن بحثي بود كه چرا لازم است قرآن تا مرتبه لفظ خودش بيايد مي آمد در لفظ محكمات را بيان مي كرد مطالب را خيلي صاف و پوست كنده بدون پوشش و حجاب بيان مي كرد هر كس مي فهيمد فهميده و هر كس نمي فهميد نفهميده ديروز نكته اصلي آن را كه خطاب به همه است را بيان كرديم نكته ديگري را كه ايشان امروز مي فرمايند اين در جلد ده صفحه 290 تا 294 اين خلاصه آن هست فلبحث العميق في ذلك مي گويد چرا اينها مبتلا شدند به اين ابتلائات عظيمي كه تشبيه پيش آمد فلبحث العميق في ذان كل ينتج ان المصائب العامه في المجتمعات الدينيه في العالم الانساني ايني كه در مجتمعات ديني در عالم انساني ما مبتلا شديم به يك مصائب عمومي در معارف اين از كجا نشأت گرفت مي فرمايد من مواريث الوسنيه، وسنيه سبب اين شدندچرا وسنيه الاولي التي چرا با اين كارشان، اخذت المعارف الهيه والحقايق العاليه الحق مكشوفه الغنا محتوكه الستر فجلعتها اساس السنن الدينيه اينها معارف را بدون پرده حالا آن معارفي كه در مرتبه خودشان و مربوط به خودشان بود بدون پرده بيان كردند مكشوفه الغنا بدون حاجب و همچنين محتوكه الستر آن سترش را و پرده اش را كنار زدند لب را آمدند آشكار كردند مي گويد چون اين كار را كردند تمام مصائب بعدي در اديان هم از اينها نشأت گرفت از اين وسنيه چرا چون مردم همين سبك را در همين جا اجرا كردند عده اي از مردمي كه ناآشنا بودند عده اي از چه عالمان و چه غير عالماني كه نا آشنا بودند آمدند همين كار را در همين جا بيان كردند وقتي كه اين كار را كردند اين باعث شد كه آن حجابي را كه خداي تبارك و تعالي براي حفظ هدايت عمومي روي آن معاني كشيده بود با الفاظ اينها كنار زدند بااينكه چقدر مطلب دقيق است، با اين كنار زدن باعث شدند كه آن حقايق مكشوف باشد عريان باشد وقتي حقايق مكشوف و عريان شد ذهني كه با او ارتباط برقرار مي كند ذهن محسوس است اما معارف مكشوف را مي خواهد ببيند بدون پوشش محسوس آنوقت خودش مي خواهد اين حقيقت را تنزل بدهد به مرتبه حس و انسشان با حس است تمام آن معارف را حمل مي كنند بر محسوس و همين جا باعث مي شود كه همه معارف دين ضربه خورد همه معارف الهي ضربه مي خورد ايشان مي گويد كه اين خطر و اين مصيبت اين مي دانيد يعني چه يعني ما بايد حواسمان باشد اگر ما به عنوان عالمان ديني قدم درجامعه مي گذاريم نبايد آنچه را كه مي دانيم و فهميديم هر جا كه منبر مي رويم هر جا قلم در دست مي گيريم فكر كنيم بايد آخرين حرف را اينجا زد اين همين مصيبت همين مي شود اگر حفظ نكند انسان مرتبه مخاطبش را كه مرتبه محسوس است و شروع حركت آن و هدايت آن از آنجا شروع نكند اين ضربه زده به معارف ضربه به حقايق زده ديگر نمي شود ذهن را با اين كار درست كرد فكر نكند كه من كه حقيقت را گفتم اينها غلط برداشت كردند نه اين انحراف لذا حرف زدن خيلي سخت است نوشتن خيلي سخت است زود انسان قلم به دست نگيرد كه بخواهد زود آنچه را كه ميداند بنويسد فهميدن شرايط فهميدن مخاطب شناخت مخاطب نلغزاندن مخاطب لغزاندن هم هميشه به نوشتن غلط نيست گاهي به نوشتن صحيح ولي مكشوفه الغنا است محتوكه الستر يعني اگر حرف صحيحي را محتوكه الستر زديد مكشوفه الغنا زديد اين انحراف در جامعه است و سببش كسي است كه اين كار را كرده اين شايد يكي از خطراتي است كه متوجه عالمان است، لذا ايشان مي فرمايد كه مي خواهم بگويم اينها راهكار است يعني حواسمان باشد كمتر گاهي به اين نگاه ما نگاه مي كنيم فكر مي كنيم آنچه فهميديم و درست است بايد بلافاصله روي منبر بگوييم لذا سابق از اين هر درسي را عمومي مطرح نمي كردند هر بحثي را براي همه مطرح نمي كردند ثانيا وقتي هم مطرح مي كردند خيلي مراقب بودند در مطرح كردن آنچنان مطرح كنند كه بتوانند كاملا به لوازم آن نسبت به آنچه كه در ذهن اين جا مي افتد مراقبت داشته باشند يك دفعه يك درس عمومي تشكيل نمي دادند وتمام معارف را در درس عمومي بدهند و حسن آن هم اين هم باشد كه اين درس مثلا هزار نفر پاي درس مي آيند لذا حفظ مي كردند بحثها را كه اين از بحثهاي مهم است ايشان مي فرمايد كه اينها چون آمدند مكشوفه الغنا محتوكه الستر آن حقايق عاليه را مطرح كردند فجعلتها اساس السنن دينيه و حملتها علي الافهام العامه التي لا تأنس الا بالحس والمحسوس فانت جزا لك؟ ما أنتج اين سبب انحراف شد سپس مي فرمايد اسلام اين مفاسد را اصلاح كرد و ان الاسلام و انه اصلح هذه المفاسد اذ قلب هذه المعارف العاليه خودش قرآن بصورت وحي آمد قلب هذه المعارف العاليه في قالب البيان السازج اين را آمد در يك بيان ساده ساده مطرح كرد الذي يصلح لهضم الافهام السازجه تا مرتبه اي كه براي افهام ساده هم قابل هضم باشد والعقول العاديه آن عقولي كه در حد عادتند يعني آن فهمشان در حد عادت است فصارت اين را تلامسها من وراء حجاب و تتناولها ملفوفه محفوفه يعني آمد اينها را پيچاند و پوشش برايش ايجاد كرد تنزلش داد آورد در مرتبه عادي اما پوششها در اين تنزل محفوظ ماند لذا اين كه در مرتبه حس است با اين برخورد مي كند اين معرفت را مي بيند از او بهره مي گيرد اما به آن ضربه زدن به آن حقايق مبتلا نمي شود به اين كه آن حقايق را خود در ظرف ذهن تنزل بدهد كه غير صحيح تنزل دهد مبتلا نمي شود لذا اين مي دانيد چقدر براي ما هم ذخيره ارزشمندي است كه خداي تبارك و تعالي حقايق و عاليترين حقايق را براي ما خودش تنزل داده كه عصمت در تنزل محفوظ مانده، كه آمده به الفاظ ساده ساده و اين عصمت در نزول محفوظ است اين كرامت عظيمي است از قرآن كريم براي ما اين دستاورد بزرگي است البته كمتر قدرش را مي دانيم چرا چون آن نگاه را در آن مسائلي كه آنها مبتلا شدند نديديم اگر كسي برگردد آن كتابها را نگاه كند و آن ابتلائات را كه براي مردم نسبت به آن ابتلائات پيش آمده مي فهمد كه خداي تبارك و تعالي اينجا چقدر براي ما چقدر نعمت و عظمت به خرج داده هم نعمت را بزرگ كرده هم عظمت را.

سؤال(؟؟؟)

حالا بگذاريدآن بت پرستهايي كه در مراتب قبلي اين بحث دارد كه بعضا در خود الميزان در همين جلد مطرح مي كند صابئين و غير صابئين را در آنجا مطرح مي كند كه آدرس دادم مفصل كه وسنيه اولي چه كساني بودند صابئين و غير صابئين را آنجا معرفي مي كند كه اينها معارف را بي پرده مطرح كردند و دوام هم پيدا نكردند يعني خود او بخاطر اينكه رعايت آن تنزل را در معارف نكرده بودند خودش هم دوام نداشت معارفشان هر چند اثر سوء خود را گذاشت در جلد دهم انشاء‌الله صفحه دويست و نود تا دويست و نود و پنج اين بحث آنجا مطرح شده.

سؤال (؟؟؟؟ معارف ديني عمدتا مظلوم واقع نمي شود.

حال عرض مي كنيم.

فسارت تلامسه من وراء‌ حجابه تتناوله ملفوفه محفوفه و هذا هو الذي يصلح به حال العامه اين حال عامه با اين حفظ شده و ام الخاصه كه سؤال شماست خاصه چه كنند فإنهم ينالونها آنها هم به اين مي رسند مسفره مكشوفه في جمال حراء چون او مي يابد با اين نگاه كه وقتي لفظ وضع الفاظ براي ارواح معاني است و خصوصيت مصداق رهزن براي او معارف براي او نمي شود راه ورود و كشف واقع براي او محفوظ است و باز است او طريق را بلد است لذا در آن كلامي كه مي فرمايد انا معاشر الأنبياء‌ امرنا ان نكلم الناس علي قدر عقولهم خيلي زيبا مرحوم علامه در كتاب شريف الولايه نه اينكه ما اينها را نازل مي كنيم در حد فهم عموم مردم و آن حقايق را از آن بر مي داريم و يك نازله، نه نازل كردن يعني با حفظ تمام حقايق منتها اين حفظ حقايق اين هنر معصوم است كه مي تواند اين را بياورد در حد ذهن و فهم عادي كه اگر كسي عادي نگاه مي كند اين مرتبه را مي فهمد كسي با مرتبه بالاتر طريق آنكه بالاتر است از همين بگيرد لذا او هيچ چيزي از آن كاسته نشده اين حقيقت كاسته نشده از حقيقتش بلكه اين تحت اين پوششها و حجابها باعث شده آن لب و مغز در تحت اين پوسته قرار بگيرد آن كه اهل لب است اولوالالباب از اين پوسته به لب قدرت رسيدن را دارد و آني كه در حد پوست را دارد در پوست باقي مي ماند يعني هر پوسته در اينجاست هم چيزي كسر نشده از حقيقت لذا اين نگاه مهم است اين كار معصوم است اين كار تنزل حقايق توسط خداوند تبارك و تعالي اين عظمت به قرآن مي دهد كه با اين كه ساده ترين حقايق را آورده است براي ما بصورت عادي بيان كرده اما هيچ چيزي از آن خزائن نكاسته در اين همه در اين محفوظ است دقت كنيد چقدر جالب و عظيم است بعد مي فرمايد كه فانهم ينالونها مصفر مكشوف في جمال حراء و حسنه البديع آمن اينها در حقيقت آنوقت در مأمون هم هستند اينها مطمئن هم هستند و هم في زمره الذين انعم الله اينها به حقايق اين با اطمينانند با شك و شبهه هم رجوع نمي كنند چوي موطنشان موطن ارتباط با آن حقايق است نه اينكه بخواهند فقط با يك حقيقت مفهومي صرف رابطه داشته باشند پز آن برداشت رابخواهند بدهند اينها رابطه برقرار كردند ايجاد ارتباط است كه مس كردند منتها مراتب مس است كه اهل تطهير و طهارت قدرت مس را دارند و هم في زمره الذين انعم الله عليه من النبيين والصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا قال الله تعالي هم والكتاب المبين انا جعلناه قرآن چقدر ببينيد جالب انا جعلناه والكتاب المبين انا جعلناه قرآن عربيا يعني چه؟ يعني ظاهر ظاهر در مرتبه لفظ لعلكم تعقلون و انه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم يعني در عين اينكه در مرتبه عربي مبين است لعلكم تعقلون تا از اين نماني در مرتبه لفظ لعلكم تعقلون درست است دنباله آن چي؟ دنبالش و انه همين كتاب مبين في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم، يعني تمام آن حقايق لد الله آن هم محفوظ است چرا مطرح مي فرمايداين را اگر اين رسيدني براي انسان نبود انه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم اگر رسيدني نبود براي انسان مطرح كردنش لغو بود كه مطرح شود كه اين هست آن چيزي كه مورد نياز انسان نيست ظهور لازم نداشت اين كه اينجا ظاهر مي كند و انه في ام الكتاب كه مرتبه ديگري از همين ظهور در مرتبه خزائن لد الله محفوظ است اين مال اين است كه اين هم روزي انسان است و قال انه لقرآن كريم في كتاب المكنون لا يمسه الا المطهرون قرآن كريم است في كتاب المكنون، كتابي كه در پوشيده اي از آن نگاه شماست آن عربي مبين كه پوشيده نيست، به لحاظ عربي مبينش آشكار است مبين است اما به لحاظ آن لدالله ام الكتابش پوشيده است مكنون است لذا دنبال آن مي فرمايد كه انه لقرآن الكريم في كتاب المكنون همين قرآني كه شما مي شناسيد كتاب المكنون است لا يمسه الا المطهرون آن هم روزي انسان است نه اينكه آن اختصاص به رب دارد لا يمسه آن مكنون را آن ام الكتاب را الا المطهرون مطهرون او را لمس مي كند لذا يك نكته زيبايي را مرحوم علامه در ذيل اين آيه شريفه مي فرمايد كه ذيل آيه يمح الله ما يشاء‌ و يثبت و عنده ام الكتاب نقل از اميرمؤمنان علي عليه السلام كه حضرت فرمودند كه لو لآيه في كتاب الله اگر نبود اين آيه در كتاب الهي يمح الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب من مي گفتم حقايق را براي شما تا هيچ حقيقتي بعد از اين براي شما تازه نباشد ما كان ما يكون و ما هو كائن من همه را مي گفتم، بطوريكه هر حقيقتي بعد از اين براي شما اتفاق افتاده باشد شما قبلا مي دانستيد اما چون اين آيه هست اين آيه مانع است اكثر مفسرين كلام مولا به اين نكته اينگونه توجه كردند چون يمح الله ما يشاء‌ و يثبت و عنده ام الكتاب است يعني اگر من بگويم شايد محو شود و عوض شود و تغيير كند لذا من نمي گويم چون يمح الله ما يشاء و يثبت است بعضي محو مي شود و بعضي ثبت مي شود. اما مرحوم علامه مي فرمايد كه اميرمؤمنان اينجا دارد از موطن ام الكتاب حرف مي زند نه درموطن محو اثبات امانگاهش به اين است كه من ياد گرفتم از قرآن از اين آيه قرآن كه فرمود يمح الله ما يشاء‌و يثبت و عنده ام الكتاب كه هدايتگري در طريق محو و اثبات است اگر قرار بود كه هدايتگري درمرتبه ام الكتاب باشد من همه اينها را مي گفتم اما چون متأدب به ادب قرآن هستم نه موطن مولا در مرحله محو و اثبات باشد و به و به موطن كتاب مبين و ام الكتاب راه نداشته باشد موطن آن موطن ام الكتاب است مي داند كه كدام محو و اثبات هم خواهند شد اما با اين نگاه عظيمي كه دارد مي بيند كه خداوند تبارك و تعالي هدايتگري انسانها را در اين كه نمي دانند بعد از اين چه خواهد شد و چه اتفاقي خواهد افتاد و آن اتفاقي كه قطعا دارد محقق مي شود امكان محوش هست با اين طريق هدايتگري لذا مي فرمايد چون من مؤدب به اين ادب و اين آيه هستم بيانم را قاصر و كوتاه كرده ونگفتم نه به عنوان اين كه مي ترسم تغيير كند، يعني مي رسد انسان كه لا يمسه الا المطهرون كتاب مكنون و محفوظ را لمس و مس مي كند آنجايي كه تغيير راه ندارد آنجايي كه فراي از محو و اثبات است اما با اين حال او مي يابد كه در موطن مردم بايد با محو و اثبات هدايتگري باشد نه با ام الكتاب، ام الكتاب مربوط به كسي است كه به آن موطن رسيده كه از مرتبه هدايتگري محو و اثبات عبور كرد و به مرتبه هدايت ام الكتاب رسيده حال نمي دانم توانستم با اين بيان كلامي كه ايشان عرض كرده بود را به شما بگويم مرحوم علامه در جلد ده مي فرمايد كه وقال النبي انا معاشر الأنبياء‌ امرنا ان نكلم الناس علي قدر عقولهم و آلج قائله الشرك والوسنيه في مرحله التوحيد اين را بااين نگاه معالجه كرد چگونه؟ به نفي الاستقلال في الذات و الصفات ان كل شيء الا الله سبحان هر چيزي در ذاتش و صفتش غير مستقل است فهو تعالي القيوم علي كل شيء و ركذ الافهام في معرفه الالوهيه بين التشبيه و التنزيه آمد مرتبه لفظ را بيان كرد اما در مرتبه لفظ به ما حالي كرد كه اين مرتبه تو است كه اين را مي يابد و مي فهمد و اين در مرتبه تو بيان شده و اين معنا اما تو تنزيه كن از اين مرتبه چون اين آمده دراين غالب در اين مصداق در اين خصوصيات اما او اين خصوصيات را ندارد، دائما اين را با ما عجين كرده چند روز در نماز ما تسبيح مي كنيم با تمهيد چند بار از صبح تا شب هر سجده و هر ركوعي كه مي كنيم، سبحان ربي الاعلي و بحمده، سبحان ربي العظيم و بحمده تسبيح از تهميد، تهميد شناخت است تسبيح تنزيه از اين شناخت است، يا در تسبيحات اربعه كه در نماز مي خوانيم سبحان الله والحمدلله ولا اله الا الله والله اكبر يعني مراتب سبحان الله هم مقدم است سبحان الله يعني از تمام آن حمد و تحليل وتكبير سبحان الله منزه خدا لذا در تمام موجودات تسبيح با تهميد دائما باهمديگر است حال البته يك بحث دقيقي دارد كه آيا ملائكه الله هم تسبيحشان با تهميد است يا آنجا تسبيح است حال بحث دارد و آيا در قرآن اگر دو سه بار تسبيح تنها آمده بدون تحميد آن جهتش جيست؟ كه آن جهت دارد كه بحث جدايي دارد يعني هميشه تسبيح با تهميد است مگر چند جا كه آن چند جا بيان خاص دارد.

سؤال(؟؟/

عرض كردم كه حال آن بحث دارد كه حال در بيان آن را چون الان از بحث ما خارج است مراتب توحيد ميگيرند تسبيح و تمهيد و تحليل و تكبير را مراحل توحيد مي گيرند كه آن بحث الله اكبر مي شودتوحيد اعظم كه در بحث خودش مي آيد كه يك بحث جدايي دارد كه اگر آن را بحث كنيم خود آن رهزن شده بحث در بحث مي شود.

بعد مي فرمايد فوصف تعالي بان له حيات خدا حيات دارد اين را براي ما همه بيان كردند اما بلافاصله لكن حياتنا معرفت تنزيه، تشبيه، حيات دارد خدا اما لاك؟ لحياتنا بلافاصله تنزيه از مرتبه در آن روايت شريف كه عرض كردم كه امام باقر مي فرمايد كل ما ميستموها باوهامكم في ادق معاني يعني هر چيزي كه شما وصل به خداوند تبارك و تعالي هست در آن دقيقترين معاني كه از خدا تصور مي كنيد و از صفات وقتي تصور مي كنيد في ادق المعاني فهو مخلوق لكم مصنوع لكم مردود اليكم باز هم مخلوقه چون مفهوم مخلوق ماست، مفهوم احاطه ما به اوست وقتي كه داريم مفهوم يعني فهم شده يعني من به او احاطه دارم وقتي احاطه دارم يعني حط مخلوق لكم مصنوع لكم مردود اليكم حتي در آنجا دارد كه مورچه فكر مي كند كه كمال خدا در اين است كه زبانيتين داشته باشد دو شاخ داشته باشد خدا رابا دو شاخ نشان مي دهد كه موجودات الهي يك مرتبه اي از علم را دارند نه علم مثل انسان مرتبه اي از علم را دارند اما اين مرتبه از علم هم باز هم در حيطه خودشان است محور خودشان هستند چنانچه انسان خودش را محور مي گيرد مشكل ما اين است كه در معرفت خدا محور را خودمان ميگيريم و داشته هاي خودمان كه همش دنبال اين هستيم كه فعلا اين را تخطئه كنيم و مي فرمايد و بصر لاك بصرنا و سمع لاك سمعنا و قدرته لاك قدرتنا و بالجمله ليس كمثله شيء و انه اكبر من او يوس و امرنا الناس مع ذلك ان لا يقول في ذلك قولا الا ان علم تازه همين را هم كه مي خواهد بگويد بصر لاك بصرنا سمع، نيايد هر طوري كه تا فهميدي زودي فكر كني تمام شده بياييد بيان كنيد اگر يقين كرديد علم را در اين مسئله بيان كنيد لذا مي فرمايد و امرنا الناس مع ذلك با اينكه اين تنزيه را دائما همراه كرده ان لا يقولا في ذلك قول الا ان علم مگر انسان علم به او پيدا كرده باشد ولا يركنوا الي اعتقاد الا ان حجه بايد حتما يك حجت عقليه كه يهزمها عقولهم و افهامهم حجتي كهاينها دركش كرده باشند لذا اينكه اينجا اين معارف را در پوشش بيان كرد ببينيد چقدر عظيم مي شودكه چقدرعظيم مي شود كه خدا خودش آورده نازل كرده وگرنه ما دو صدمه مي خورديم يكي اينكه اين معارف عقليه فهمشان خيلي سنگين بود و براي ما كه انس به حس داريم خيلي سخت بود و اشتباه مي فهميديم دوم اين بود كه تنزل دادنش با غلط همراه بود وقتي كه مي خواستيم تنزلش بدهيم بيايم بيان كنيم بيايم براي ذهن خودمان به آن صورت دهيم صورتدهي آن هم غلط بود خداوند تبارك وتعالي خودش به آن صورت داده ودرمرتبه لفظ بيان كرده ما را در مرتبه تنزل و صورت دهي ظاهري معصوم كرد با بيان خود معصوم كرد با بيان خودش در اين صورتدهي اما البته هنوز جاي برداشت غلط از اين صورت و عبور به مراتب بالا اين جاي خط و وهم باقي مي ماند كه البته آن هم راه دارد كه بايد چه كرد اين يك نكته بود كه از جلد دهم مطرح كرديم حال سر جلد اول باقي بحث ديروز.

مي فرمايد اين بحث انس و عادت بحث انس و عادت كه ديروز فرمود صفحه ده جلد يك فكان ينبقي لنا ان تنبه ان الله المدار في صدق الاسم اجتمال المصداق علي الغايه والغرض حتما صدق اسم اين وضع لفظ حتما صدقش بر اينكه غايت و غرضي در كار باشد كه امام فرمود يادتان اگر باشد در آداب و صلاه فرمودند كه بر آن جهت كمالي كه اگر بپرسدنور براي چه وضع شده آيا منظور تو ازوضع نور براي اينكه اين لامپ نور دارداين مهتابي نور دارد خورشيد نور داردآيا به جهت مشهود بودن اين نور با ظلمت است به اين جهت وضع است يا به جهت نورانيتش، به جهت نورانيستش است نه به جهت مش؟ بودنش اين تفاوت جزئي كه بين فرمايش امام و فرمايش علامه در بيان پيش مي آيد هرچند در نتيجه مشترك مي شوند اين دقت راداشته باشيد انشاء‌الله اين بحث بعدها بايد يك زماني مطرح شود كه اين دو نكته است دو دقت است اينجا مي فرمايد ان المدار في صدق الاسم اشتمال المصداق علي القاعده و الغرض لا جمود اللفظ علي صورت الواحده همان صورت مصداقي است، جمود لفظ بر صورت واحده كه همان سراج چراغي كه به صورت پي و روغن بر اين صورت خاص نه فذلك من ما لا مطمع في البت؟‌اين قابل شك نيست ولكن العاده والأنس منأنا ذلك مرحوم اين در كتاب مكاتيب عين القضات آمده دو مكتوب از مكاتب عين القضات آمده كه حجاب عادت عريضترين وسنگين ترين حجابي است كه عارض انسان مي شود و خيلي سخت است از آن جدا شدن مثال ميزند كه اگر ما مبتلا به عادت نشده بوديم صبح كه طلوع خورشيد را مي ديديم ديوانه كننده بود براي انسان اگر مبتلا به عادت نبودكه مي ديد حقيقتي طلوع مي كند و تمام اين كسرات الوان حجمها حقايق ظاهر مي شود با طلوع اين خورشيد مي گويد اگر كسي عادت نكرده بود به اين حقيقت كفايت مي كرد كه مدهوش شود از اين طلوع واين آثاري كه از طلوع خورشيد براي انسان مشهود مي شود اما چه كنيم كه حجاب عادت باعث شده كه هر روز اين طلوع و غروب را مي بينيم، هيچ تحرك وتغييري يعني خداوندتبارك و تعالي عاليترين آياتش را براي ما درانتقال ايجاد كرده اما همين آيات به واسطه عادت هيچ تكان دهندگي و حركت دهندگي براي انسان ايجاد نمي كند و كأين من آيت في السماوات والعرض يمرون عليها و هم عنها معرضون انسان غافل مي شود و اعراض از آيات برايش پيش مي آيد حال تازه اعراض پس از غفلت و شديدتر است يعني انسان پشت كردن رو برگرداندن حال غفلت يعني ديدن و متوجه نشدن ولي اعراض يعني ديدن و رو برگرداندن و هم عنها معرضون انسان اعراض مي كند لذا آنجا مي فرمايد حجاب عادت اگر ما يك نماز بدون حجاب عادت بخوانيم كه عادت كرديم به فرمايش حضرت آيت الله بهجت ما عادت كرديم تا الله اكبر رامي گوييم همه را حفظيم وعادت داريم تا مي رسيم به والسلام عليكم مي فهميم ازنماز خارج شديم وگرنه كفايت مي كرد يك نماز يك ذكر كه انسان را از عالم ماده خارج كند و تمام آن حقايق كه منتظر براي انسان است متلبس و متحقق به آنها بشود يعني خداوند تبارك و تعالي اين همه وسايل براي تحقق و تلبس براي ما قرار داده لذا مي فرمايدايشان كه ولكن العاده والأنس منعانا ذلك انس و عادت مانع شده انس رابطه اي است كه انسان با علاقه ارتباط برقرار مي كند با علاقه، با اين مأنوس است شوق دارد عالم محسوس ما شوق داريم به آن چرا شوق داريم؟ چون از صبح تا شب با آن حشر داريم احتياج به آن داريم احساس احتياج خود را به آن مي كنيم لذا در روايت دارد كه از حضرت سؤال مي كنند چرا روايت مفصل است و اين قسمت را فقط عرض مي كنم چرا وقتي كه روح به بدن تعلق مي گيرد سخت نيست احساس الم نمي كند انسان اما وقتي كه از او مي خواهدجدا شود چرا اينقدر جان كندن و جدا شدن روح از بدن سخت است چون با آن رشد كرده و با او انس گرفته خيلي عجيب است روح كه يك حقيقت مجرد است وقتي كه با بدن رابطه برقرار مي كند كه مي شود نفس اين نفس در مرتبه رشد با بدن انس گرفته به بدن و وقتي مي خواهد جدا شود و توفي شود سنگين و سخت است تعبير روايت اين است كه لأنه نما عليه البدن با بدن نمو كرده رشد كرده چون اين هست انس گرفته و سخت است كندن لذا مي فرمايد كه انس يك جهت آن است عادت كه ملكه مي شود اين ارتباط عادت ملكه شدن ارتباط است كه وقتي ملكه مي شود اين ارتباط اين ملكه صفت ثبات دار است يعني در آن ثبات خوابيده وقتي كه ثبات آمد خيلي سنگين مي شود شما يك زماني هست كه مي خواهيد سخاوت را در وجودتان ايجاد كنيد اوايل خيلي سخت است كه انسان مي خواهد پول بدهد بدهد بدهد با سختي اما وقتي سخاوت ايجاد شد ملكه سخاوت ديگر دادن سخت نيست چون در آن ثبات ايجاد شده چون كاري مي كند كه انسان بدون توجه براي عملش هم يك نگاه ارزشي برايش پيش نمي آيد چون عادت كرده بر اين ملكه سخاوت اين ملكه سخاوت فضيلت است لذا پيغمبران مي آمدند حرفشان را مي زدند اين همه دقايق را مي گفتند مردم هم معجزات رامي ديدند اما درجواب پيغمبران مي گفتند كه ما پدرانمان را مي ديديم كه بر اين مسئله بودند ما هم همين را مي گيريم عادت، حتي در مقابل توحيد عادت حواسمان باشد شكستن حجاب عادت عادتهاي خلقي و اعتقادي عادتهايي كه ما را احاطه كرده اگر دوستان خواستند رجوع كنند هم به مكاتيب عين القضات جزو مكاتيب اوايل باشد كه دو مكتب را بر اين نوشته كه حجاب عادت و شكستن حجاب عادت يكي هم كتاب حضرت آيت الله شجاعي كتاب مقالاتش جلد اول كه در آن كتاب از شاگردان علامه طباطبايي هستند كه ايشان درآن كتاب حجابها را مي شناسد البته حجاب عادت مي فرمايد ولكن العاده والأنس منعانا ذلك و هذا هو الذي دع المقلد من اصحاب الحديث من الهشويه والمجسم ان يجمد و اعلي ظواهر الآيات و التفسير بر ظواهر آيات اينها جمود مي كنند آن بحث ديروز ظواهر آيات براي اين آمده بود كه با آن عادي ترين لايه انسان ها هم رابطه برقرار كند اما اينها را در آن مرتبه نگه دارد يا با اين تمسك به اين خود را بكشند بالا، با تمسك به اين و عبور از آن قوالب و صورتهايي كه مربوط به عالم ماده است و اين را از او جدا كردند بكشانند در مراتب طولي خود و بالا اما اينها جمود بر آن پيدا مي كنند مي فرمايد كه بل هو اين جمود بر ظواهر نيست كه اين نكته جالبي است بل هو جمود علي العاده والأنس في تشخيص المصاديق جمود بر ظاهر نيست كه بگويي حجت ظواهر و اصل اين است كه ظاهرحجت است مي گويد بر اين نيست بلكه جمود بر اين است كه انصراف و تحميل اين معنا بر آنچه كه در ذهن خود انس وعادت به او گرفته با او است يعني اين هم يك تحميل است چنانچه فيلسوف بر آن داشته خود تحميل مي كرد متكلم بر داشته خود تحميل مي كرد انس و عادت هم يك تحميل است بر اينكه لفظ را دراين قالب و صورت ببري و بگويي منحصرا بر اين است لكن بين هذه الظواهر انفسها امور خود همين ظواهري كه حجيت دارد امور تبين ان الاتكاء‌و الاعتماد علي الأنس والعاده في فهم معان الآيات يشوش المقاصد خود قرآن تصريح كرده كه اگر كسي بخواهد به همين ظواهر به معناي انس و عادت فقط تكيه كند مقاصد را از دست مي دهد و اختلال ايجاد مي شود و يختل به امر الفهم كقول التعالي ليس كمثله شيء كه به تعبير تقريبا اكثر مفسرين جزو محكمترين آيات قرآن است كه ليس كمثله شيء يعني هر چه را داري بيان مي كني بلافاصله ليس كمثله شيء‌را كنارش قرار مي دهي تا مي گويي ليس كمثله شيء‌ يعني تخطئه انس و عادت ذهن، ليس كمثله نه آنطوري كه تو مي شناسي لذا نبي ختمي است مي فرمايدما عرفناك حق معرفتك خدايا من تو را شناختم اما شناخت من حق معرفت تو نيست يعني نبي ختمي است از همه انس و عادتها و حجابهاي بشري خارج شده اما همين كه حد امكاني بر او هست مي گويد ماعرفناك حق معرفت تو كه حق معرفت تو فقط به واسطه خودت محقق مي شود فقط در رابطه با خودت محقق مي شود كه يا من دل علي ذاته بذات تو فقط خودت بر خودت دلالت داري نه به مفهومي كه من مي شناسم حتي اگر نبي ختمي در آ‌ن اوج معرفت است در آن اوج مخلصين در آن اوج اخلاص ما عبدناك حق عبادتك حالا تا تخطئه فهم ما ما تا مي فهميم فهممان را ملاك مي گيريم اين فهم را و تمام فهمهاي ديگر كه درطول اين هم هست تخطئه مي كنيم مي فرمايد كه يشوش و يختل كقول تعالي ليس كمثله شيء لا تدرك الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير او را ابصار ادراك نمي كنند آنچه را كه تو مي شناسي با بصر تو بهترين راه شناخت توست، لاتدرك الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير سبحان الله عما يصفون هذا هو الذي دع الناس ان لا يختصروا همين مطلب باعث مي شود كه مردم را دعوت مي كند ان لا يختصروا علي الفهم العادي والمصداق المأنوس بحض مصداقي كه مأنوس است به مصداق ذهن انسان است كه اين را تخطئه كند في فهم معان الآيات كما كان غرض الاجتناب علي الخط و الحصول علي النتايج المجهوله همچنان كه حالا از اين طرف ما مي دانيم فهميديم كه مقصود اين قوالب عادي نيست ولي چه كنيم كه خطا نكنيم در رسيدن به آن معنا كما كان اين هم مهم است كه اين طرف است، كما كان غرض الاجتناب علي الخط والحصول علي النتايج المجهوله هو الذي چون مجهول است براي انسان انسان را دعوت مي كند دع الانسان علي ان يتمسك بذيل البحث العلمي هر آيه اي را بيايد يك بحث علمي در آن داشته باشد تا بتواند بفهمد تا اين را اينگونه كرد و اجاز ذلك للبخث ان يداخل في فهم حقايق القرآن چون مي گويد اين مقصود اين ظاهر نيست پس من بايد از طريق علم بفهمم از طريق مباحث علمي، علمي فلسفي كلامي حديثي حديث كه مي گوييم همان بحث شأن نزول است كه صئاب و تائبين گفتند علمي است بايد از اين طريق بفهمم به خودشان اين اجازه را مي دهند اجاز ذلك للبحث ان يداخل في فهم حقايق القرآن في تشخيص مقاصد العاليه تا بحث علمي كند و ذلك علي احد وجه اين دو كار دو راه دوجور است يك جور غلط است يك جور صحيح احدهما ان يبحث

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته